

رها کردیم و در حال حاضر هم شاهد اثرات آن هستیم که سطح معدل دانش‌آموزان در هر ۳ گرایش تحصیلی از علوم انسانی، علوم تجربی و ریاضی و فنی کاهش چشمگیری داشته و میانگین معدل‌های‌شان بین حدود ۹ تا ۱۱ است. یعنی میزان علاقه به علم‌آموزی به‌شدت پایین آمده است.

محرک‌های دیگری که برای ایجاد یک نیروی گریز از مرکز در نظام تعلیم و تربیت و مدرسه و دانشگاه وجود دارد، شامل فضای مجازی، شبکه‌های اجتماعی و پیام‌رسان‌ها و به طور کل صنعت فرهنگ در دنیا - شامل موسیقی و سینما به صورت عمده - و موارد دیگری مانند بازی‌های ویدئویی می‌شود. همه اینها و بویژه مشاغلی که به واسطه وجود فضای مجازی، اشکالی از درآمدزایی را که نیازمند تحمیلات خیلی جدی نباشد مهیا کردند و خب! فضاهای اینفلوئنسری و فریلنسری و این نوع کارها نیز مزید بر علت شده که عملاً نظام تعلیم و تربیت ما فشل شود.

در بحث هدایت تحصیلی هم که عرض کردم، چون ما این افراد را به حوزه‌هایی که بیشتر به آنها نیاز داشتیم، مثل حوزه‌های علوم انسانی منتقل نکردیم، این استعدادها وارد حوزه علوم فنی مهندسی شده و اتفاقی که افتاد این است که همین استعدادها از مرحله دبیرستان که عبور می‌کردند، ما سکوهای پرتاب برای بهترین‌های‌شان طراحی کردیم، یعنی استعدادهای‌مان را به حوزه‌هایی چون حوزه فنی - مهندسی فرستادیم، بهترین‌های‌شان در مدارس استعدادهای درخشان تحصیل کردند و بهترین رتبه‌های کنکور را کسب کردند و به عنوان مثال در دانشگاه شریف یا دانشگاه‌های دیگر مشغول ادامه تحصیل شدند و از آنجا هم مستقیماً اپلای کردند و به خارج از کشور مهاجرت کردند. به این دلیل که عملاً مسیری که بعد از پرورش این آدم طراحی شده، سکوی پرتاب و مسیر مستقیم مهاجرت است. چرا؟ چون استعداد را به یک نقطه‌ای رساندید که در مجموع می‌شود گفت اکوسیستم بهره‌برداری از این استعداد را در اختیار ندارید. این اکوسیستم چگونه به دست می‌آمد؟ اینگونه که شما به حوزه‌هایی مثل حوزه‌های علوم انسانی که دقیقاً مرتبط با شکل و شیوه ادارات مدرن هستند توجه ویژه‌ای نکرده و احساس کردید اصلاً نیازی به این حوزه‌ها ندارید بویژه که تلویحا و تصریحا فکر می‌کردید گرایش‌های غیردینی یا ضددینی بعضاً در تئوری‌های علوم انسانی هم وجود دارد اما اولاً تمام تئوری‌ها از آن علوم انسانی این شکل را ندارد و ثانیاً اگر چنین چیزی هم باشد باید یک دور از هاضمه ما عبور کند. تجربه‌ای که ما از فلسفه اسلامی داشتیم باید در مواجهه با علوم انسانی هم به کار ما می‌آمد ولی چندان بهره‌ای از آن نبردیم.

نتیجتاً اتفاقی که می‌افتد این است: بهترین نیروهایی را که از دل آب و خاک این کشور رویدند و پرورش پیدا کردند، در نهایت امکان استفاده از آنها را در نظام تعلیم و تربیت نداشتند و هزینه‌های آنها را هم دولت‌ها برداخت می‌کنند ولی در زمان بهره‌برداری و زمانی که از آنها انتظار خدمت به کشورشان را داریم، این امکان فراهم نمی‌شود. یعنی به دلیل فقدان این طرح کلانی که باید برای اداره کشور وجود داشته باشد، آمایش و نیازسنجی نداشتند از ارتباط بین بخش‌های مختلف دولت با یکدیگر قطع است.

می‌توان گفت ما در حکمرانی خود یک نوع سیاست واگرایسی را پیگیری می‌کنیم. نهادهای و دستگاه‌های مختلف بدون ارتباط با یکدیگر با هم کار می‌کنند و یکی از دلایل عمده‌اش هم این است که در حوزه بودجه، اصولاً خودتان به دست نمی‌آورید، بلکه یک بودجه دولتی است که نیروهای ذی‌نفع در وزارت‌خانه‌ها و نهادهای و سازمان‌های مختلف در فصل بودجه‌بندی، مشغول لابی‌گری، رایزنی و بده و بستن با لابی‌منده‌های مجلس می‌شوند برای اینکه بودجه‌شان را بگیرند. هر کس قدرت و زور بیشتری داشته باشد، بودجه بیشتری عایدش می‌شود و نهایتاً هم از سوی مجلس، ارزیابی درستی انجام نمی‌شود که شما بدانید، ثمره این بودجه‌ای که گرفته شده،

چه بوده است.

اما وقتی قرار باشد وزارتخانه‌ها بر پایه فعالیت‌های مولد خود بودجه دریافت کنند، نهایتاً طراحی این فعالیت مولد، لاجرم آنها را به دستگاه‌های مختلف دیگر گره زده و اینها مجبورند فعالیت هماهنگ‌تر و منسجم‌تری را انجام دهند و نبود اینها، نتیجتاً ما را در نظام تعلیم و تربیت و در جذب نقص جدی کرده و همین باعث شده ما نتوانیم در جذب استعداد‌های خود در داخل سیستم و داخل کشور موفق باشیم.

حال شما می‌بینید که عمده نیروهای بااستعداد، به دلایل مختلف بویژه بعد از شرایط تحریم‌ها، با مهاجرت می‌کنند یا در بخش خصوصی فعالند. اساساً دولت که باید مغز متفکر اداره کشور باشد و بهترین و نخبه‌ترین نیروها در آن حضور داشته باشند از وجود آنها بی‌بهره است، به دلیل اینکه اساساً این موضوع برای دولت اهمیت نداشته و از طرفی، سطح درآمد‌ها در خارج از ایران یا در بخش خصوصی، به‌مراتب بالاتر از بخش دولتی است. شما به هیچ عنوان نمی‌توانید نیروهای نخبه را در سطح دانشگاهی یا در نقاط تخصص دولت به عنوان مدیران کارآمد به کار بگیرید و لذا دولت روزبه‌روز ضعیف‌تر می‌شود.

به عبارتی می‌توان گفت ما در جمهوری اسلامی شاهدیم دولت‌هایی که بر سر کار می‌آیند به دنبال کنند منافعی از درون دولت به سود بخش خصوصی هستند که خودشان در دوره‌های مختلف این شکل دادند. یعنی دولت‌های مختلف یک بخش خصوصی را در بیرون شکل داده و بخشی از اموال دولت را بیرون برده و به بخش خصوصی واگذار کردند و باز هم از امکانات دولت به نفع آنها بهره‌برداری و سوءاستفاده می‌کنند. به نظر من می‌شود گفت، عملاً یک تحول شمای کلی از وضعیت نظام تعلیم و تربیت ما و این کارکردی‌هاست.



گفت‌وگوی «وطن امروز» با علیرضا بلبلغ در باره ایده دانشگاه – بخش دوم

اعتزاز دانشگاه

دانشجو باید خود را مسؤول پاسخ به مسائل کشور بداند



حامی و پشتیبانان خود را در میان مردم دارد. همانطور که در شعار انقلاب آمده آزادی و استقلال و در وهله بعد و در کنار اینها عدالت، سه رکن اصلی هستند که جمهوری اسلامی به دنبال تحقق آنها بوده است. این امر نیازمند این است که ما در این دانش‌ها به نقطه اجتهاد برسیم و رسیدن به نقطه اجتهاد هم به منزله این نیست که تئوری‌های آنها را فرا بگیریم.

شاید بومی شدن دانش در هیچ حوزه‌ای به اندازه علوم انسانی برای ما موضوعیت نداشت ولی ما این مسیر را چنانکه باید و شاید با دقت و عزم کافی طی نکردیم و البته شاید کمی متأثر از همان نوع نگاهی بود که در دوره امیرکبیر و ایده تأسیس دارالفنون و حتی بعد از آن، ایده تأسیس دانشگاه هم تا حدی حضور داشت. یعنی این نیاز احساس نشد که بنیان‌های تفکر غربی را به عنوان ریشه آنچه در چهره فنآوری و علم موجود امروزی می‌بینیم به‌درستی بشناسیم.

شاید بومی شدن دانش در هیچ حوزه‌ای به اندازه علوم انسانی برای ما موضوعیت نداشت ولی ما این مسیر را چنانکه باید و شاید با دقت و عزم کافی طی نکردیم و البته بخشی از اینها تحت تأثیر فضای پرتلاطم و پرتنش بود که در دوران انقلاب و جنگ سپری کردیم. قبل از انقلاب، آشنایی‌هایی وجود داشت و متفکرانی هم بودند ولی برخورد با این بحران‌ها، ادامه آن مسیر را از ما سلب کرد.

متأسفانه در بعد داخلی هم ما برنامه‌ریزی لازم را برای هدایت استعداد‌های خود انجام ندادیم. یعنی در برهه هدایت تحصیلی، بهترین استعداد‌های خود را به رشته‌های فنی و مهندسی و رشته‌های پزشکی فرستادیم که البته این رشته‌ها هم لازمه حرکت کشور و جزو نیازهای ضروری کشور هستند ولی مساله این است: کشوری که می‌خواهد ایده‌هایی مثل آزادی، استقلال و عدالت را محقق کند، نیازمند یک طرح کلان با بنیه فکری عمیق و در عین حال همه‌جانبه‌نگر است.

بنابراین می‌توان گفت طرح مساله الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت، به نوعی جبران این نقیصه است. رهبر انقلاب موارد متعددی را برای رفع این نقص پیشنهاد دادند و همچنین پیگیری کردند که یکی از مهم‌ترین آنها الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت است. مواردی از قبیل بحث سند چشم‌انداز، قبل‌تر از اینها نقشه مهندسی فرهنگی کشور، نقشه جامع علمی کشور و موارد دیگری از این دست، مجموعه تمهیداتی بودند که ما برای جبران این نقص باید انجام می‌دادیم ولی خب در نهایت، آنچنان که شایسته است نتوانستیم از این

موارد بهره‌برداری کنیم. ما حتی یک سند ملی نظام تعلیم و تربیت هم تهیه کردیم ولی اصلاً در سطح آموزش‌وپرورش ما اجرایی نشده و اکنون به مرحله‌ای رسیده‌ایم که با بحران کمبود معلم مواجه هستیم. یعنی حتی به نیازهای اولیه و ابزارها یا توانمندی‌هایی که برای سر پا نگه داشتن نظام آموزش‌وپرورش نیاز داریم، فکر نکردیم. ضمن اینکه اتفاق بسیار بدی در طول سالیان پس از جنگ و با روی کار آمدن همان الگوی مدل‌های توسعه‌ه، متأثر از سیاست‌های سیاسی نهادهای بین‌المللی پیش آمد؛ سیاست‌های نئولیبرالیستی به کشورهای مختلف پیشنهاد داده می‌شد و ما هم به این سمت حرکت کردیم که دست دولت را از حوزه آموزش که مطابق قانون اساسی وظیفه دولت بوده و اساساً حق واگذاری آن را به بخش خصوصی نداشت، برداشتیم و به بهانه افزایش کیفیت آموزشی و اینکه مدارس غیرانتفاعی بتوانند خدمات بهتری ارائه دهند، آموزش را پولی کردیم. اما لزوماً این ارتقای کیفیت در تمام مدارس غیرانتفاعی اتفاق نیفتاد و در آن قسمتی هم که اتفاق افتاد، نسبت مستقیم با میزان درآمد خانوارها داشت. عملاً می‌شود گفت ما آموزش، به معنای عمومی کلمه را که وظلیفه قانونی دولت بود

کسانی می‌گویند اشکال در این است که الگوهای جهانی را بهتر بود محقق می‌کردیم و نکرده‌ایم. این البته مختص حوزه تعلیم و تربیت نیست و در حوزه‌های دیگر نیز کم‌وبیش با این اشکال مواجهیم. به نظر شما با توجه به اینکه به لحاظ تاریخی جهان در وضع تجدد قرار دارد، آیا رسیدن به یک الگوی بومی و مطابق با چارچوب‌های دینی که بتواند کشور را از اغتشاش ایده و عمل خارج کند، ممکن است؟

در وهله اول باید به توفیقاتی که داشتیم اشاره کنیم و بعد نقاط ضعف را بررسی کنیم. وقوع انقلاب یک انگیزه، اراده و عزمی را در عرصه علم‌آموزی در ایران بیدار کرد و همه شاهد بودیم که جمعیت عظیمی از جوانان ما راهی دانشگاه شدند. می‌توان گفت قصد این افراد از حضورشان در دانشگاه، در آن دوره ترکیبی از ۲ موضوع بود؛ هم به خاطر رگه‌های جست‌وجوی حقیقت و ارزش فی نفسه علم بود و هم اینکه کشور در حوزه آبادانی و پیشرفت به اینها نیاز داشت و موجب شد خیلی از جوانان ما به دانشگاه رفته و تلاش کنند تا در حوزه علم‌آموزی، خود را به نقطه‌ای برسانند که برای کشور مفید فایده باشند. این پتانسیلی که وجود داشت، فارغ از توانمندی‌های لجستیک اندکی بود که در حوزه مدارس ما وجود داشت. یعنی مدارس ما بیشتر روی دوش انگیزه‌ها و علاقه‌های شخصی که معلمان تحت تأثیر انقلاب و فضای جنگ داشتند اداره می‌شدند و به هر حال آن نسلی را پرورش دادند که همان نسل بچه‌های دهه شصتی می‌شدند که اکنون به این مرحله رسیده‌اند که عمدتاً با مراتب عالی‌ه تحصیلی را طی کرده‌اند یا حداقل بخشی از آنها، در حوزه اقتصاد کشور به نحوی مشغولند.

با توجه بهه درکی که آن زمان وجود داشت، یکی از ثمراتی که این‌ قضیه به همراه داشت این بود که طبق آمارهای ارائه‌شده، در طول این دهه‌ها در مجموع بیشترین تعداد فارغ‌التحصیلان رشته‌های مهندسی را پس از آمریکا و روسیه در ایران داشتیم و همچنین در حوزه پزشکی نیز پزشکان بسیار حاذقی تربیت شدند و بر تعداد آنها هم افزوده شده است. می‌توانیم این اثرات را به دلیل انرژی آزاد شده متأثر از انقلاب بدانیم، فارغ از اینکه در وضعیت جنگ و بعد از آن، زیرساخت‌ها یا برنامه‌ریزی‌های ما تا چه حد از عمق و دقت لازم برخوردار بوده تا سر و سامان بگیرد و این سیستم زمان می‌برد. این همان وجه توفیقی است که شاید وجود داشته و پتانسیل ارزشمندی است. آنچه از نظرات برخی دوستان که با آنها در ارتباط بودم و در این حوزه بررسی‌هایی انجام داده‌اند، کسب کردم این است که می‌توان گفت ما در حوزه‌های فنی و تکنیکال، چندان عقب‌تر از دانش دنیا نیستیم. مساله اصلی به اقتصادی شدن آنها بازمی‌گردد یعنی کالاهایی که توانمندی تولیدشان وجود دارد اما هنوز امکان عرضه به بازار را ندارند؛ اقتصادی نمی‌شوند و به عبارتی مراحل سرمایه‌گذاری و بعد بازاریابی و بازارسازی را طی نمی‌کنند و این ضعف به نظام تعلیم و تربیت ما بازمی‌گردد.

البته این همه خود تحت تأثیر نیازهای آئی، فوری و روزمره‌ای است که ما در دوره جنگ داشتیم. بویژه که به حوزه‌های مهندسی و پزشکی هم در میدان جنگ و هم بیرون از فضای جنگ و در متن جامعه نیازمند بودیم. همین موجب شد ما به حوزه علوم انسانی که به یک معنا حوزه طراحی‌های کلان برای اداره کشور است چه در حوزه اقتصاد، چه در حوزه جامعه‌شناسی و چه در حوزه علمی که نقش مبنایی‌تر و پشتیبانی‌کننده‌تری دارند مانند تاریخ و فلسفه و البته رشته‌های دیگری که روی دوش اینها هستند، بی‌توجه باشیم. این علوم می‌توانستند رشته‌های مبنایی‌تری باشند، چراکه رسیدن به برنامه پیشرفت برای کشور، نیازمند درک جامعی از این علوم است که در نهایت مبتنی بر پرسش‌هایی برآمده از متن و بطن جامعه ما است.

جامعه ایرانی با فرهنگ خاص خود و با شرایط انقلابی خاص خودش، وضع منحصربه‌فردی داشت. یعنی شما به نقطه‌ای رسیدید که حکومتی به اسم جمهوری اسلامی در اینجا تأسیس شده است. جمهوری اسلامی مختصاتی دارد و بر اساس آرمان‌هایی شکل گرفته که این آرمان‌ها مسورد تأیید مردم بوده و از ابتدای انقلاب تا هم‌اکنون، حمایت شده و با وجود فراز و نشیب‌ها، همچنان نیروهای

ذهن مسؤولان و سیاستمداران کشور در هیچ دوره‌ای وجود نداشته است و ربطی هم به این جناح و آن جناح ندارد. چرا؟ به خاطر اینکه دولت‌ها ترجیح می‌دادند دانشگاه مانند یک موجود غیرسیاسی سرش در لاک خودش باشد و کاری به کار دولت نداشته باشد. در عین حال دولت حقوق کارمندا و هیات‌های علمی دانشگاه‌ها را می‌دهد و یک نظام بقایای طراحی می‌شود، یعنی نهایتاً هیات علمی‌های دانشگاه‌ها به‌تدریج به تعدادی کارمند و بروکرات علم تبدیل می‌شوند که واقعا درباره مسائل اساسی کشور نمی‌اندیشند و فکر نمی‌کنند. ولی زمانی که دانشگاه را جدی بگیریم و مسؤولیت‌هایی بر عهده آن گذاشته شود، همچنین برای آن هزینه و مسؤولیت مطالبه کنیم تا پاسخگوی سوالات باشد، وضع دانشگاه متفاوت می‌شود. در مقابل دیگر دانشگاه نمی‌تواند اینقدر شل و وارفته باشد و اسانتید هیات علمی نمی‌توانند به این راحتی طبلکار دولت باشند. این کار از طرفی موجب می‌شود دولت هم در جایگاه خود با اراده و بالنگیزه‌تر عمل کند. چرا؟ چون یک رابطه بسیار جدی بین دانشگاه و دولت شکل گرفته است.

اما مساله‌ای که وجود دارد این است که ما همیشه ایده‌های حامی از خام‌فروشی داشتیم و فکر می‌کردیم این ایده‌ها به عنوان کارهای راحت‌الحلقوم، مشکل ما را حل می‌کند و دیگر نیاز به توسعه فناوری‌ها و دانش‌های مختلف نخواهیم داشت.

دانشگاه‌های ما در حال حاضر توانمندی‌های زیادی دارند. همانطور به عنوان مثال، همین فارغ‌التحصیل‌های دانشگاه شریف یا دانشگاه‌های دیگر ما، می‌توانند در بهترین دانشگاه‌ها و در بهترین بخش‌های صنایع مختلف شما این زنجیره را تکمیل کرده‌اید. یعنی دانش‌جویی که به اینجا آمده، آموزش دیده و به لحاظ سطح دانش در بالاترین سطح و جزو بهترین دانشجویهای دنیا هم هست، باید در صنایع و مدیریت‌های کلان کشور خودمان به کار گرفته شود ولی وقتی این امکان برایش وجود ندارد، نباید انتظار داشت شاهد واکنش‌هایی مانند آنچه ذکر کردید، در دانشگاه باشیم.

من قصد تأیید کردن این‌ عمل به عنوان یک عمل غیراخلاقی را ندارم. به هر شکل انسان‌ها به لحاظ فردی حق انجام چنین کاری را ندارند و دولت هم برای خیلی از این افراد هزینه کرده که وارد محیط دانشگاه شوند. ولی مساله این است: دانش‌جویی که می‌بیند به نیرو و استعدادش توجهی نمی‌شود، وقتی راه‌حلی برای حل مسائل و مشکلاتش نمی‌یابد و در نهایت وقتی نباید قرار است در گام بعدی مهاجرت کرده و دیگر نیازی نیست خود را درگیر مسائل کشور کند، چرا زبان به اعتراض باز نکند و فحش و ناسزا ندهد؟ به خاطر اینکه می‌داند دیگر با اینها کاری نداشته و کار و زندگی‌ش هم قرار است در کشور دیگری باشد، پس به خودش این اجازه را می‌دهد. ولی اگر شما برای این دانشجو یک آینده جدی را که می‌تواند در کشور خودش داشته باشد به تصویر کشیده و نشان دهید که برایش برنامه دارید و قرار نیست به این راحتی راه‌حش کنید، مطمئن باشید زبان دانشجو کوتاه شده و بیشتر سرگرم و مشغول کار خودش خواهد بود و سعی می‌کند با جدیت فعالیت‌های علمی خود را پیگیری کند. همچنین اگر امکان داشت باشد دولت چنین تمهیدی نسبت به او دارد، او هم به لحاظ سیاسی، نسبت به دولت‌ها و حاکمیت متعهد خواهد بود. این، همان نیاز اصلی ما است که صحن دانشگاه را با نشاط، با انگیزه، ارادهمند و مسؤول بار آورده تا به عبارتی دانش‌جویی ما در هر رشته‌ای، خود را مسؤول پاسخ به مسائل کشور بداند.

■ برخی بر این نظرند بخشی از اغتشاشات نظری و افعال‌ها و اشکالاتی که در کار تعلیم و تربیت عالی پیدا شده به‌خاطر این است که ما نتوانستیم الگوی مناسب برای یک نظام سیاسی مبتنی بر اصول دین طراحی کنیم. نه‌تنها این‌ کار را نکردیم، در مقابل هم

کشورهای غربی برای دانشگاه ایده‌های مختلفی را پشت سر گذاشته‌اند؛ از ایده دانشگاه پاریس که خدمت به پژوهشی با ایده جست‌وجوی حقیقت بود، یا دانشگاه آمریکایی که دانشگاه درآمذا و کارآفرین بود. پرسش این است: آیا برای دانشگاه‌های ما در ایران نیز ایده مشخصی را می‌توان لحاظ کرد؟

با اینکه ما مسائل مبتلایه زیادی در جامعه داریم اما در حوزه‌هایی چون کارآفرینی و رفع فقر و چنین موضوعات و مسائل عینی جامعه هنوز حرکتی دیده نمی‌شود. از طرفی اتفاق نظری بین صاحب‌نظران حوزه تعلیم و تربیت وجود دارد مبنی بر اینکه ما در تربیت و آموزش عالی در ۴ دهه اخیر توفیق چندانی نیافته‌ایم. این عدم توفیق در خروجی نظام تعلیم و تربیت ما نیز تا حدودی قابل تشخیص است. علل و عوامل این امر چیست؟ آیا این امر هم به ایده دانشگاه بازمی‌گردد؟

برخی بر این نظرند که بخشی از اغتشاشات نظری و افعال‌ها و اشکالاتی که در کار تعلیم و تربیت عالی پیدا شده به‌خاطر این است که ما نتوانستیم الگوی مناسب برای یک نظام سیاسی مبتنی بر اصول دین طراحی کنیم. اینها موضوعاتی است که ذیل عنوان ایده دانشگاه و گفت‌وگوی پیش رو با علیرضا بلبلغ، جامعه‌شناس و پژوهشگر حوزه دین و فرهنگ به بررسی آنها پرداختیم. مشروح بخش دوم این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید.

■ در اغتشاشات سال ۱۴۰۱ شاهد بودیم رکیک‌ترین شعارها و ناسزاها توسط برخی دانشجویان در صحن دانشگاه سر داده شد، این سطح از ابتذال کنشگری دانشجویان را آیا مرتب با شکست ایده دانشگاه در ایران می‌دانید یا آن را مرتب با سیاست‌زدایی از دانشگاه می‌دانید یا اینکه دلیل آن را باید در جای دیگری جست‌وجو کرد؟

بخشی از این ابتدالی که دانشگاه را فرا گرفته، حاصل همان نظام تعلیم و تربیت است. همان طراحی که باید وجود داشته باشد تا این استعدادها و نیروهای سرشار از انرژی و نشاطی که به هر صورت با یک امید و انگیزه و آرزویی وارد دانشگاه می‌شوند - حال با هر نیتی، حتی به نیت پولدار شدن - و برای این هدف وقت گذاشته و تلاش می‌کنند، به مقصد مطلوب و هدف خود برسند. وقتی شما نمی‌توانید اینها را در درون خود جذب کنید، به این معنی است که دولت از کفایت لازم برای بهره‌برداری از نیروهایی که خود تربیت کرده یا به هر حال به شکلی از امکانات دولت برای تحصیل خود بهره برده‌اند، برخوردار نیست. این عدم کفایت، موجب می‌شود استعدادهایی که در آن فرآیند پرورش داده‌اید، به نقطه‌ای می‌رسند که آن شعارهای رکیک در دانشگاه شریف را می‌دهند.

لازم است شما مسؤولیت این کار را بر عهده بگیرید، یعنی دانشجویان مانند موجوداتی معطل و علاف نباشند که دولت فقط باید برای آنها هزینه کند ولی در مقابل، قرار نیست خروجی‌های آنها برای دولت کاربردی داشته باشد.

باید به گونه‌ای عمل کنید که به دانشگاه‌ها بودجه‌ای داده شود و در مقابل طرح و کار خواسته شود. به عنوان مثال به دانشگاه شریف ۵ میلیارد دلار بودجه بدهیم برای اینکه فناوری‌های لازم در یک پروژه کلان مانند پایین‌دست پتروشیمی را به ما ارائه دهد. پایین‌دست پتروشیمی، یکی از نقش‌های حیاتی اقتصاد ما است که زنجیره ارزش تولید کالاهای پتروشیمی را گسترش می‌دهد و این موجب می‌شود ما به بهانه ارزآوری و برای اینکه یک کار راحت انجام دهیم، محصولات را در حلقه‌های اول زنجیره ارزش صادر نکنیم، بلکه با یک طرح خوب، بخش عمده‌ای از نیروهای تحصیلکرده در همین صنایع پایین‌دست پتروشیمی مشغول به کار شوند. شما به دانشگاه مسؤولیتی می‌دهید و در مقابل از آن بازخواست و مطالبه می‌کنید.

اما متأسفانه هیچ وقت چنین طرحی از دانشگاه در